

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين اللهم كن لوليّك الحجّة بن الحسن صلواتك عليه وعلى آبائه فى هذه الساعة وفى كلّ ساعة وليّا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسكنه أرضك طوعا وتمتّعه فيها طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له على ذلك اللهم العن العصاة التى جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت على قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلى الارواح التى حلت بفنائك عليك منى سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منى لزيارتكم، السلام على الحسين وعلى عليّ بن الحسين وعلى أولاد الحسين وعلى أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منى وابدء به أوّلا ثم العن الثانى والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبيد الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبى سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

سه شنبه ۹۵/۱۲/۳ (جلسه ۱۹۴)

كلام در اين بود كه آيا آيه ى شريفه ى فاستبقوا الخيرات يا سارعوا الى مغفرة من ربكم دلالت بر فوريت مى كند يا نمى كند؟ كه بگوئيم اگر چه كه امر بمادته و هيئته و اطلاق و دلالت وضعى و دلالت انصرافى و به حكم عقل دلالت بر فوريت نمى كند اما دليل خارجى داريم و آن آيه ى فاستبقوا الخيرات است. مرحوم آخوند به استدلال به اين آيات سه اشكال كرد، در اشكال سوم بوديم، اشكال سوم ايشان اين بود كه عقل حكم مى كند به حسن اسراع و مسارعت و استباق نه به خاطر اين كه اين اسراع و استباق ملاك دارد، بلكه به خاطر فائده اى كه مترتب بر فعل است، مثلا فاستبقوا الى الصلاة

به خاطر این که ملاک صلاة استیفاء بشود عقل حکم به حسن می کند و آیات و روایاتی هم که در این مورد وارد می شود ارشاد به حکم عقل است، مثل اطیعوا الله، چه طور اطیعوا الله عقل حکم به وجوب اطاعت می کند نه این که در خود اطاعت یک مصلحت باشد به خاطر آن ملاکی در خود فعل هست این جا هم حکم به حسن می کند و حکم به رجحان می کند، آیات و روایات هم می شوند ارشاد. آقای صدر سه تا اشکال به این فرمایش مرحوم آخوند داشت که اشکال اول اشکالی بود که مرحوم آقای ایروانی هم وارد کرده بودند، اشکال این بود که بعد از آنی که شارع امر به طبیعت کرده و افراد طبیعت در ملاک متساوی اند وجهی ندارد که بگوئیم فردی که در آن اول اتیان می شود این رجحان دارد نسبت به فردی که در آن دوم اتیان می شود دلیلی ندارد و تمام افراد نسبت به ملاکی که در طبیعت است علی السوی است لذا عرض کردیم اگر این ادله ای که می گوید نماز در اول وقت مستحب است نبود می گفتیم نماز اول وقت با نماز آخر وقت یکی است و وجهی ندارد که این افضل باشد، بله ممکن است یک عنوان ثانوی تازی بشود که آن عنوان این است که چه بسا احتمال می دهد در آن ثانی موفق نشود، قدرت پیدا نکند یا مزاحم پیدا شود، این باعث شود که عقل بگوید خوب است که آن اول بیاوری یا ملزم کند عقل ما را که آن اول بیاوریم این اشکالی ندارد، اما با غمض عین از عناوین و خصوصیات تازی اسراع بما هو اسراع الی اتیان مأمور به استباق بما هو استباق این بخواهد خودش افضل باشد و خودش خصوصیت داشته باشد عقل چنین حکمی نمی کند، ما یک مطلبی می خواهیم عرض کنیم که دیروز هم عرض کردیم و امروز هم عرض کنیم به مقداری واضح تر بشود این است که آقای ایروانی، عقل می گوید اسراع مستحب است و رجحان دارد و حسن است چرا؟ به همان ملاکی که احتیاط حسن است، خب احتیاط که حسن است عقلا اگر واقعی در کار نبود شما احتیاط کردید و بعد دیدید شرب تنن هیچ حرمتی نداشته، احتیاط شما بی جا بوده، آیا این حسن بوده یا نبوده؟ این که حسن بوده چرا؟ فائده ای که نداشته درک واقعی که نشده؟ این سرش این

است که همین قدر که عبد مقید باشد که احراز امتثال کند و طوری باشد که زود برود که از دستش نرود خود این محبوب عند العقل است و حسن است ممکن است بگوئید این همان حسنی شد که عند الشک این که در آینده می تواند بیاورد یا نه است و این را منکر نیستند، حرف جدیدی بگو، می گوئیم همیشه می گویند جعل اوسع است حکمت است، مثلا شارع می آید خبر ثقه را حجت قرار می دهد، خبر ثقه را که حجت قرار می دهد نه به جهت این که عمل به خبر ثقه خودش یک ملاکی داشته باشد، این بی وجه است اما از این جهت که چون این خبر ثقه احتمال اصابتش به واقع زیاد است و اقرب طرق است این را حجت قرار می دهد، حتی جایی که علم به خلاف داشته باشی؟ بله حتی جایی که علم به خلاف داشته باشی، چرا؟ چون که شارع نگاه می کند می بیند علم های مردم نوعا جهل است، چون نوعا جهل است می گوید به خبر ثقه عمل کن و لو علم به خلاف داری چون او یک ملاک بالایی را می بیند و درصد مطابقت با واقع را می بیند، خود خبر ثقه عملش ملاکی ندارد ملاک در اتیان امر نفسی است ولی به لحاظ این که درک می شود و استیفاء می شود. اسراع هم همین طور است عقل - یا یک مقدار محکم تر بگوئیم عقلا - می گویند انسان خوب است مأمور به را زود بیاورد، چه فرقی می کند یک ساعت دیگر هم که یقین داری می توانی بیاوری می آوری؟ این درست است ولی نوعا انسان علم هایش اشتباه است، می گوید علم من اشتباه نیست، بله ما هم نمی گوئیم اشتباه است ولی چون نوعا علم ها اشتباه می شود آن هم نسبت به آینده، که عرف الله بفسخ العزائم و نقض الهمم یا لو کشف الآجال لافتضجت الآمال، این که عبد زود می رود مأمور به را اتیان می کند حسنش مثل حسن احتیاط است، چه طوری که احتیاط حسن است؟ احتیاط برای چه حسن است؟ حتی اگر کسی احتیاط کرد و چیزی در واقع نبود این احتیاطش حسن هست یا نه؟ حسن احتیاط که مشروط نیست، این حسن احتیاط عینا مثل حسن اسراع است، نمی خواهد بگوید اسراع بما هو اسراع یک فائده ای دارد آخوند قدس الله روحه در کفایه تصریح دارد اسراع بما هو اسراع فائده ای ندارد

بلکه فائده اش مترتب بر فعل است ولی به این خاطر می گویند هر چه عبد در مقام امتثال مشتاق باشد که مأمور به مولی را بیاورد این حسن است و لو این که در آن دوم می تواند بیاورد و یقین هم دارد می تواند بیاورد، این جعل اوسع از حکمت است این را جناب آقای آقاضیاء شما نمی توانید رد کنید، این کلام کلامی است که متین است. بعضیا می گویند ساعت دو شد اگر ساعت دو نماز بخوانی یا ساعت دو و ربع این معلوم نیست که این فضیلتش در این جا ثابت نیست، ما یک وقت فضیلت داریم و یک فضیلت در اول وقت داریم، اول وقت گذشته ولی وقت فضیلت هنوز باقی است حالا این الآن بخواند یا بیست دقیقه دیگه دیگر بخواند فکر نمی کنم روایتی باشد که رجحان این مطلب را ثابت کند ولی وقتی کسی تا ساعت دو مشغول بوده یا آب نداشته ساعت دو می گوید حاج آقا منتظرند و غذا سرد می شود، می گوید نه بگذارید نماز را بخوانم، می گویند مرحبا، کسی نمی تواند منکر حسن این کار شود و لو این که اگر از خودش بپرسی نهار را بخوری بعد بخوانی، می گوید ای بابا آمدیم و مردیم، کجا این را می گوید؟ اگر این قدر مردم مرگ جلوی چشمشان بود که گناه نمی کردند نوع مردم این طوراند که می گویند صد در صدر بعد از مباحثه ی اصول این کار را می کنم، خب می گوید یک ان شاء الله بگو حال چه می خواهد بشود؟ اگر این طور احتمال مرگ جلوی چشم افراد بود که اصلا گناه نمی کردند چون این می گوید اذکروا هادم اللذات، کسی که یاد مرگ می کند زندگی برایش تیره می شود همین آقا می دویده، می رقصیده، و هزار کار فاسد انجام می داده تا خدایی نکرده به او می گویند سرطان داری دست و پایش را جمع می کند، چرا وقتی سرطان داری دست و پایت را جمع می کنی؟ این به خاطر این است که آن هادم اللذات جلوی چشمش است، ولی در عین حال می گویند مرحبا ببین چه قدر مقید است، نمازش را اول وقت بخواند، این نظر آقای آخوند است، شما به این نظر آقا آخوند اشکال دارید وارد نیست، پس عقل حکم به لزوم فور نکرد می ماند آیه ای که وارد شده است، آخوند می فرماید این آیه هم ارشاد به حکم عقل است، بله اگر

این حکم عقل نبود صیغه ی افعال ظهور در وجوب داشت ولی با وجود این حکم عقل صیغه ی افعال از وجوب می افتند.

سوال : شما مگر نمی فرمودید مخصص لَبّی مثل مخصص متصل جلوی ظهور را می گیرد ؟

جواب : عرض می کنیم ان شاء الله .

اشکال دوم که مرحوم آقای خوئی (ره) وارده کرده اند و آخوند هم فرموده اند این است که تخصیص اکثر لازم می آید، خب تخصیص اکثر تمام شد.

به این ارشاد یک اشکال آقای ایروانی کرده اند که تمام شد دو اشکال دیگر آقای صدر کرده اند، اشکال دومی ایشان این بود که فرق است بین اطاعت و حسن اسراع، اطاعت عقل حکم به لزوم آن می کند، دیگر جا برای اعمال مولویت باقی نمی ماند. به خلاف اسراع. عقل حکم به حسن اسراع می کند . خوب چه اشکال دارد که مولی اعمال مولویت کند و بفرماید این واجب است. صیغه افعال هم ظهور در وجوب دارد. این به خلاف اطیعوا است. چون در اطاعت، عقل حکم به الزام می کرد. آنجا دیگر شارع باید چکار کند؟ چیزی نمی ماند که اعمال مولویت کند. هر چه که می خواهد اعمال مولویت کند، خود عقل قبلش گفته است. به خلاف اسراع. اسراع، عقل می گوید حسن است و مستحب است ولی هنوز جا برای اعمال مولویت باقی هست. وقتی جا برای اعمال مولویت هست، چرا ما دست برداریم؟

این را عرض کردیم کسی نمی خواهد بگوید که در جایی که عقل حکم به حسن می کند شارع نمی تواند حکم به وجوب کند. عبارت مرحوم آقای خوئی کلیدی است. می فرماید بعد از این حکم عقل، فالتفاهم عرفا از این خطابات ارشاد است. یعنی عنوان مسارعت، عنوان استباق، با آن پیش زمینه ی عقلی، اگر امر به آن بشود، مازاد بر آن حکم عقل از آن فهمیده نمی شود. مثل این که می گویند اگر

علم در خطابی اخذ شود، ظهور در طریقت دارد نه موضوعیت در حالی که خود ایشان هم می گوید که اصل اولی در عناوین موضوعیت است. علم بما این که در عقلاء همیشه طریق هست، وقتی که شارع اخذ می کند متفاهم عرفی، طریق است. بله علم را بخواهد موضوع قرار دهد اشکال ندارد. ولی باید یک مؤنه زائدی بیاورد. مجرد اخذ علم به درد نمی خورد. خوب این که شما می گوئید اعمال مولویت جا دارد به درد نمی خورد. الآن چطور که می گویند به مناسبت حکم و موضوع وقتی امر به پاکیزگی می کند یعنی مستحب است چون پاکیزگی را مردم دوست دارند یعنی این ارتکاز عرفی، جلوی این ظهور را می گیرد. این را فکر نمی کنم کسی بخواهد اشکال کند. اگر نگوییم جلوی این را می گیرد حداقل این است که مجمل می شود و ظهور در وجوب پیدا نمی کند.

اشکال سوم این بود که فرض قبول کردیم که عقل حکم به حسن می کند و اینجا هم شارع اعمال مولویت و الزام نکرده اما چه کسی گفته باید این ارشاد به حسن باشد، این خودش می تواند مستحب نفسی باشد یعنی این که عقل در اسراع یک ملاکی می بیند و آن ملاک قرب به خداوند سبحان و احراز امتثال و ... است. شارع هم یک محبوبیت نفسی ای در اسراع می بیند. به خاطر آن محبوبیت نفسی ای که در اسراع می بیند رجحان ذاتی اش مؤکد می شود. یعنی یکی را عقل فهمیده و یکی هم شارع. به خاطر این صحیح است امر چون تمام اشکال کسانی که اگر یک جایی عقل، حکمی را کرد، شارع در آن زمینه بخواهد اعمال مولویت کند لغو است، تحصیل است، می گوید تحصیل حاصل نیست لغو نیست، چون ما از امر مولوی شارع یک چیز جدید کشف می کنیم و آن چیز جدید این است که خود اسراع هم محبوبیت دارد و این را عقل نمی فهمید. این اشکال سوم آقای صدر.

خوب این اشکال به این شکل که در تقریراتی است، خوب خلاصه این اشکال سوم، وجوب را اثبات نکرد. بحث در این بود که ما می خواهیم از این آیه وجوب اسراع را بفهمیم. شما استحباب شرعی اسراع را مضافاً به حکم عقل فهمانید. مگر این که مقصود آقای صدر این باشد که به کبرای کلی این

که هر جایی که حکم عقل وارد شد، حکم شرع باید ارشاد باشد، به این کبرای کلی اشکال می کند ولو این که در مقام اثری ندارد. اگر این مقصودش باشد خوب این را عرض کردیم تمام دعوا این است که عنوان اسراع، وقتی می گوید بدو که شیر تمام نشود، بعد بچه اش دوید، بعد بگوید مادر من امروز دو کار خوب انجام دادم . یکی این که شیر برایت گرفتم. یکی این که دویدم که شیر تمام نشود. این عناوین مثل اطاعت است و احتیاط است. چطور که متفاهم عرفی است که احتیاط خودش ملاک ندارد، بلکه درک ملاک واقع است، اسراع هم همین است. شما می فرمایید ما می گوئیم اینجا چه اشکالی دارد. صحبت تحصیل حاصل نیست. در ما نحن فیه حکمتش این است که ملاک واقع فوت نشود. خوب ملاک واقع هم فوت نشده. اما این که یک رجحان دیگر را تأکید میکند آن چیست؟ بله عقلا محال نیست که نفس اسراع ملاک داشته باشد و لکن این خلاف متفاهم عرفی از سارعوا الی مغفرة من ربکم و استبقوا الخیرات است. لذا این آیه اگر حمل بر مولویت بخواند بشود خلاف ظاهر است چون این که اصل اولی این است که هر خطایی که از مولی صادر می شود این است که مولوی باشد و بما هو مولی بفرماید نه بما هو مرشد غلط است چون بعضی از ارشادات کار مولی است. این هم روایاتی که راجع به احکام عقلیه است، راجع به معرفت رب است، راجع به بندگی و اطاعت است. اشکال چهارمی مرحوم آقای خوئی به سارعوا الی مغفرة من ربکم و فاستبقوا الخیرات کرده و فرموده چه ربطی به فوریت دارد. فاستبقوا الخیرات، یعنی یک کار خیر است، بدو تا دیگران انجام ندهند تو محروم بشوی. اما اگر یک خیری برای شما هست که هیچوقت فوت نمی شود و کسی دیگر نمی تواند انجام دهد، بدو یعنی چه؟ عنوان سبقت، وقتی می گوید سبقت از دیگران در کار خیر کنید یعنی کارهای خیرتان را زیاد کنید. مسابقه یعنی برنده شما باشید. وقتی بنده برنده هستم چه ساعت اول و چه ساعت دوم، دیگر معنا ندارد که بگوید مسابقه. فاستبقوا برای واجبات و مستحبات کفائی است که

قبل از آن که دیگران موفق شوند شما انجام بده که ثواب را شما ببری. این ربطی به فوریت ما نحن فیه ندارد.

سارعوا الی مغفرة من ربکم هم همینطور است. مغفرة یعنی اسباب مغفرة چون مغفرة که کار خداوند سبحان است. پس قطعاً سارعوا الی اسباب مغفرة من ربکم. می گوید نه. سارعوا الی مغفرة من ربکم یعنی زود توبه کنید و توبه وجوب ارشادی دارد. توبه کنید. قبل از آن که وقت از بین برود و دیگر دستتان به جائی نرسد توبه کنید. این چه ربطی دارد که نماز را اول وقت بخوان؟ یا زکات را زود بده.

این فرمایشات مرحوم آقای خوئی به این مقدار ظاهرش ایراد دارد و بعضی هم ایراد گرفته اند ولی من خیال می کنم نظر مرحوم آقای خوئی ره با این دو تا حرفی نیست که در محاضرات و اینها نوشته است.

اشکالی که به ظاهر این کلام وارد می شود این است که سارعوا الی مغفرة من ربکم (انحلالی است)، یکی از اسباب مغفرة هم اتیان حسنات است. ان الحسنات یذهبن السيئات. یک کسی مرده و توبه نکرده ولی اعمال خوبش زیاد است. خوب این چه ربطی دارد به این که توبه کن. یکیش توبه است. فاستبقوا الخیرات هم انحلالی است. خود سبقت به خیر می گوید فاستبقوا یعنی از دستت در نرود. خوب این هم می گوید از دستت در نرود چون یکی از اعمال خیر، خود فاستبقوا است. مثل این که می گویند بدو نماز بخوان. می گوید خوب کسی نیست که این خیر را از من بگیرد. می گویند نه، ممکن است خودت بمیری. می گوید نمی میرم. می گویند خوب خود همین دویدن یک خیر است. یعنی خود فاستبقوا موضوع ساز است. فاستبقوا الخیرات یعنی خیر از دستت در نرود. یکی از خیرات هم همین فاستبقوا است. یا این که نه، درست است این واجب شما را کسی دیگر انجام نمی دهد ولی

ممکن است بمیری، موفق نشوی. آقای خوئی این فاستبقوا الخیرات یعنی خیر از دستت نرود. یک فرضش این است که واجب کفائی باشد، دیگران انجام بدهند. یک فرضش این است که خیر مال شماست ولی موفق نمی شوی. موانعی پیش می آید. لذا فاستبقوا الخیرات دلالت بر فور می کند ولو به جهت این که از دستت نرود. این تقریبا مثل آن مساله ای می شود که در رساله ها نوشته اند که مسائلی که انسان احتمال می دهد محل ابتلاش باشد واجب است یاد بگیرد. این هم می فرماید بدو که از دستت نرود.

حالا این اشکالات وارد است به آقای خوئی یا نه؟ ان شاء الله فردا.